

با عرض سلام

وقتی کار می‌کنیم باید یک طرحی از کارمان داشته باشیم و بدانیم که داریم چه کار می‌کنیم و همین‌طور نتیجه کارمان را ببینیم.

گاهی اوقات برای موفق شدن در کاری زحمت می‌کشیم و وقت می‌گذاریم، ولی یک حالت سردرگمی داریم و فقط صرفاً یک سری کارها را انجام می‌دهیم.

حالا کار ما این است که داریم با گنج حضور و مولانا روی خودمان کار می‌کنیم، فهمیده‌ایم که مشکل داریم و مشکل هم از خودمان است. بنابراین در همان قدم اول، روی کاغذ می‌نویسیم که اصلاً من چه می‌خواهم؟ چرا می‌خواهم مولانا و گنج حضور ببینم؟ مقصود برنامه گنج حضور و شعرهای مولانا چیست؟ آیا مقصود من و چیزی که می‌خواهم، با مقصود این برنامه یکی است؟

این‌که مقصود ما یکی باشد خیلی مهم است، چون اگر نباشد، احتمالاً در وسط راه می‌مانیم و ممکن است سردرگم شویم و وقت تلف می‌شود.

برای موفق شدن در این راه لازم است که فقط به دنبال نتایج موقت و کوتاه مدت لحظه‌ای نباشیم، بلکه دل به کار دادن و تعهد داشتن نیاز دارد.

تعهد یعنی چه؟ یک معنی تعهد این است که ذهن حریف من نمی‌شود و هرچه بگوید، من کار خودم را می‌کنم و ادامه می‌دهم. ولی تعهد داشتن کار آسانی نیست و ذهن به روش‌های مختلف آدم را متقاعد می‌کند و فریب می‌دهد و از کار کردن متعهدانه باز می‌دارد. حالا سؤال پیش می‌آید که من برای تعهد چه کارهایی می‌توانم بکنم؟

حتماً برایمان پیش آمده که مثلاً می‌رویم پول می‌دهیم یک کتاب می‌خریم، پول می‌دهیم یک کلاس می‌رویم، پول می‌دهیم یک وسیله می‌خریم و چون پول داده‌ایم، خودمان را متعهد و موظف به استفاده کردن از آن‌ها می‌دانیم. یک نفر می‌خواهد زبان انگلیسی بخواند. یک ماه یا دو ماه خودش در خانه می‌خواند، ولی بعدش ذهنش به دلایل مختلف او را متقاعد می‌کند که ادامه ندهد. ولی اگر برود پول بدهد و در یک کلاسی ثبت‌نام کند، متعهد می‌شود و همه کلاس‌ها را می‌رود و ادامه می‌دهد. پس پول خرج کردن تعهد می‌آورد. قانون جبران ایجاد تعهد می‌کند.

برای دانستن این‌که من در این راه واقعاً چه می‌خواهم و چه قصدی دارم، باید این مریضی و بیماری درونم را تشخیص بدهم و بشناسم. شناخت صورت مسئله، این‌که من ذهنی چه هست، همانندگی چه هست، ذهن چه هست، این‌ها خیلی کمک می‌کند که آدم سردرگم نشود و بتواند راحل را ببیند.

مثلاً ما با گرفتن تأیید و توجه همانیده هستیم و به یک نفر که تأیید گرفته حسادت می‌کنیم و خودمان را سرزنش می‌کنیم که چرا حسادت می‌کنم. ولی حسادت از علائم بیماری است و ما باید به خود بیماری یعنی همانندگی با تأیید و توجه بپردازیم و شناسایی کنیم. تا زمانی که همانندگی با تأیید و توجه هست و به مرکز ما می‌آید، حسادت هم هست حتماً، اصلاً دست خود آدم نیست. برای همین مرکز همه شکل‌های برنامه، آن نقطه‌چین‌های

همانندگی هستند، یعنی همه‌چیز از آن‌جا شروع می‌شود و منجر به اضلاع مثلث همانش و مستطیل افسانه من‌ذهنی می‌شود.

اگر بیماری و مریضی درونمان را بشناسیم و آن را ببینیم، متوجه می‌شویم که ما این مریضی من‌ذهنی نیستیم و درک این موضوع خیلی به ما کمک می‌کند.

ما بدانستیم ما این تن نه‌ایم  
از وِرایِ تن، به یزدان می‌زییم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰

مثلاً وقتی ناامید می‌شویم، فوراً متوجه می‌شویم که این از من‌ذهنی است و با خود می‌گوییم من می‌خواهم از دست این مریضی من‌ذهنی خلاص بشوم، بنابراین اگر الآن به حرفش گوش بدهم و ناامید بشوم، انگار خودم را من‌ذهنی دانسته‌ام و باعث تقویت آن شده‌ام، درحالی‌که کار من این است که حرف من‌ذهنی را جدی نگیرم.

ترس و نومیدیت دان آواز غول  
می‌گشَد گوشِ تو تا قَعْرِ سَفُول  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

با تشکر  
-فرشاد از خوزستان